

فصلنامه مطالعات سیاسی  
سال ششم، شماره ۲۱، پاییز ۱۳۹۲  
صفحات: ۶۰-۳۱  
تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۳/۳؛ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۲/۶/۶

## تفسیر اصل ۱۱۳ قانون اساسی بر اساس روش شالوده شکنی دریدا

دکتر محمد عابدی اردکانی\* / محمود علی پور\*\* / فرزاد آذرکمند\*\*\*

### چکیده

با وقوع انقلاب اسلامی و تدوین متن قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اصل ۱۱۳ این قانون، با تعریفی که از وظایف رئیس جمهور ارائه می‌دهد، از اصول مهم این متن به شمار می‌رود. از آنجایی که از زمان تدوین این متن شاهد تفاسیر متعددی از این اصل هستیم، عده‌ای با برداشتی از اصل ۱۱۳، مدافع نظارت رئیس جمهور بر قانون اساسی هستند و در مقابل برخی با این برداشت از متن مخالفت می‌کنند. با توجه به اینکه اسلام فقاهتی گفتمان مسلط زمانه تدوین این اصل بوده است به نظر می‌رسد معنایی خاص در آن گنجانده شده که با گذشت زمان، این معنای خاص قطعیت خود را به قرائت‌های مختلف داده است. روش شالوده شکنی در اندیشه دریدا، در ارتباطی تنگاتنگ با واسازی متون قرار دارد و بر این عقیده است که معنای واحد شکل گرفته در یک متن در تقابل با دیگری به وجود می‌آید، حال تأکید مقاله حاضر بر این است که برای بررسی این متن (اصل ۱۱۳)، باید به زمانه تدوین متن رجوع کرد و روند شکل‌گیری معنای واحد و معناهای جدید را مشاهده نمود و تقابل معناهای درون این اصل را از طریق معنایابی بازخوانی کرد.

### کلید واژه‌ها

شالوده شکنی، اصل ۱۱۳، انقلاب اسلامی، گفتمان اسلام فقاهتی، معنایابی.

maa1374@gmail.com  
alipourma@yahoo.com  
azarkamand.farzad@yahoo.com

\* عضو هیأت علمی و استادیار علوم سیاسی دانشگاه یزد  
\*\* کارشناسی‌ارشد علوم سیاسی دانشگاه یزد  
\*\*\* کارشناسی‌ارشد علوم سیاسی دانشگاه یزد

## مقدمه

یکی از مواد قانون اساسی که در طول حیات سه دهه نظام جمهوری اسلامی ایران همواره معناهای متفاوتی از آن برداشت شده و استعداد در هم ریختن مرزهای صلاحیتی را داشته، اصل ۱۱۳ قانون اساسی بوده است. طبق این اصل: «پس از مقام رهبری، رئیس‌جمهور عالی‌ترین مقام رسمی کشور است و مسئولیت اجرای قانون اساسی و ریاست قوه مجریه را جز در اموری که مستقیماً به رهبری مربوط می‌شود، برعهده دارد» (کمالان، ۱۳۸۸: ۶۷). با توجه به اینکه اصل ۱۱۳، از اصول مهم قانون اساسی است و با عملکرد قوای سه‌گانه کشور ارتباط تنگاتنگی دارد، این ضرورت به وجود آمد که به دلیل وجود تفاسیر مختلف، به بررسی علل و زمینه‌های شکل‌گیری این برداشت‌ها پرداخته شود. از آنجایی که هرمتن در شرایط و موقعیت خاص تولید می‌شود و همیشه رنگ خالق خود را به همراه دارد بنابراین به متن یا گفتار باید به شیوه کل‌معنادر نگریست که این معنا لزوماً در خود آن متن نیست و وانگهی هیچ متن‌خنثی و بی‌طرفی وجود ندارد زیرا با تاثیرپذیری از بافت یا زمینه‌ی اجتماعی و فرهنگی متن، دارای بار ایدئولوژیک می‌شود (خلیلی، ۱۳۸۸: ۷۰-۶۹). به نظر می‌رسد متن اصل ۱۱۳ نیز نمی‌تواند مستثنی از این امر باشد و از زمان تصویب این متن در سال ۱۳۵۸ تا بعد از بازنگری آن در سال ۱۳۶۸ و حتی در دوره کنونی، این امر آشکار است که نگرش‌های اختلاف‌برانگیزی بر سر تفسیر این متن وجود داشته است و نهادهای گوناگونی همچون قوه مجریه، قضاییه و نهاد شورای نگهبان، که به عنوان مفسر اصلی قانون اساسی کشور می‌باشند، را درگیر خود کرده است.

برهمن اساس مقاله حاضر حول دو پرسش اصلی شکل می‌گیرد؛ ۱- چه عواملی در تدوین متن اصل ۱۱۳ تاثیرگذار شد؟ ۲- زمینه‌های اجتماعی، تاریخی، سیاسی زمانه‌ی تدوین متن و ایدئولوژی سازنده آن چه بوده است؟ با توجه به گفتمان مسلط آن دوره، اسلام‌فقه‌ای، این‌طور تصور می‌شود که معنای واحدی در متن قانون اساسی گنجانده شده است؛ به عبارت دیگر، متنی دارای محتوای دینی-اسلامی شکل می‌گیرد. روش شالوده‌شکنی با واسازی متون و شکل‌گیری معناهای نهفته در آن، در فرایند زمانی سپری شده از متن، سر و کار دارد، بنابراین می‌تواند در بررسی متن، شکل‌گیری آن و تاثیرپذیری آن از فضای حاکم، در تحلیل و بررسی متن اصل ۱۱۳ نیز کاربرد داشته باشد. اما به نظر می‌رسد که با تفسیر و واسازی و بهره‌گیری از این روش، در این متن، می‌توان معناهای متعدد و نادیده‌انگاشته شده‌ای را در آن مشاهده کرد

و همچنین ارتباط آن با مقولاتی همچون تفکیک قوا و اختیارات رئیس جمهور، به عنوان مجری قانون اساسی، و دستگاه قضا به عنوان نهادهای تاثیر پذیرفته از این متن، را مشاهده نمود. صادق حقیقت به نقل از پل دومان می گوید که: اگر بتوان قائل به وجود چیزی چون سیاست شالوده شکنی بود، فهم ارتباط این سیاست با آن متون اولیه و کاملاً استثنایی، بسیار کارساز خواهد بود (حقیقت، ۱۳۸۷: ۵۱۷). بنابراین گفتمان اسلام فقاهتی، با در نظر گرفتن برداشتی که از اصولی همچون تفکیک قوا داشته، سعی در تاثیرگذاری بر متنی می کند که در زمانه ی خود یک متن استثنایی و دارای معنایی کامل و واحد بود. در این نوشتار در بررسی این مساله، به یافته هایی از قبیل: تاثیر فضا و زمانه ی انقلابی سال ۱۳۵۷، نفوذ تضارب آراء میان جریان های گوناگون در حین تدوین متن، نبود عناصر صریح و شفاف بین دو مقوله اجرا و نظارت در اصل ۱۱۳ و هژمونیک شدن گفتمان اسلام فقاهتی به عنوان مهمترین عوامل تأثیر گذار بر شکل گیری متن، دست یافته شده است. و به عنوان مهمترین راه حل، هماهنگی و تعامل لازم بین نهادهای مرتبط با اصل ۱۱۳ و هماهنگی در صراحت بخشی به مقولات اجرا و نظارت و لزوم اتحاد بین رهبری، قوای سه گانه و نهاد شورای نگهبان برای حل این مسأله یک امر ضروری به نظر می رسد. در بخش اول این مقاله به معرفی روش شالوده شکنی و بهره گیری از مؤلفه های این روش پرداخته شده است. در ادامه نقش مؤلفه هایی چون ایدئولوژی، انقلاب اسلامی و گفتمان اسلام فقاهتی در تدوین متن بررسی شده و در نهایت، با در نظر گرفتن اصل معنایی و معناسازی، معناهای نادیده انگاشته شده و به غیاب رفته در متن اصل ۱۱۳ در زمانه کنونی شناسایی و ارزیابی شده است.

## گفتار اول: روش شالوده شکنی و واسازی متون

### ۱- شالوده شکنی در اندیشه دریدا

دریدا در اثر «کارت پستال» (۱۹۸۰) خود، کوشیده تا گرایش های فلسفی غرب را با تکیه بر رهیافت های نیچه در معرض شالوده شکنی و بنیان فکنی قرار دهد. می توان گفت وی اندیشه نیچه را رویکردی دگرگونه در تقابل با متافیزیک حضور و عقل - کلام محوری<sup>۱</sup> قرار داده است (ضمیران، ۱۳۸۶ الف: ۲۴۸). دریدا همچون نیچه در پی آن است تا شالوده اندیشه متافیزیک

1- Logocentrism

غرب را زیر و رو کند و چارچوب آن را آشکار سازد، از این رو روشی را مطرح می‌سازد که به شالوده شکنی و بنیان فکنی<sup>۱</sup> معروف است (همان: ۲۴۹). شالوده شکنی در راستای متزلزل سازی، آزادسازی و آشنایی زدایی از متون به شیوه پنهانی، حاشیه‌ای و متضاد عمل می‌کند و در بطن دوران تاریخی - متافیزیکی شکل گرفته و در عین حال علیه آن عمل می‌کند. شالوده شکنی، مفهوم ممتازی و برتری از نشانه را فرض ساخته، و در جهت تضعیف آن عمل می‌کند (پین، ۱۳۸۰: ۲۰۲-۲۰۱). از نظر دریدا شالوده شکنی به معنای رو کردن از یک مفهوم به مفهوم دیگر نبوده، بلکه به منزله‌ی حفظ و از نو طرح ریزی یک نظم مفهومی و نیز نظمی غیرمفهومی است که نظم نخست در آن تبیین می‌شود. دریدا از طریق شالوده شکنی دست به واسازی بنیادها و سنت و عناصر سازنده آن می‌زند. وی تفکر خود بنیاد و تقابل‌های دو قطبی و تمایزات دوگانه در اندیشه غربی را از این منظر بررسی می‌کند که مقولات مذکور، بیانگر منظومه‌ای از گزینش‌های صرفاً امکانی و اختیاری اند. همچنین وی نشان می‌دهد که چگونه گفتمان‌های استعلایی از درون آسیب پذیر و موجودیت خود را مدیون غیریت و تقابل با دیگری هستند.

دریدا منظور خود را از شالوده شکنی نوعی گشودن و بازکردن بیان می‌کند نه تخریب و ویرانی (حقیقت، ۱۳۸۷: ۵۱۱-۵۱۰). واژه ساختارشکنی یا شالوده شکنی دارای دو بعد است؛ یکی جنبه‌ی سلبی آن که همان ساختارزدایی و برافکندن است، و دیگری بعد ایجابی آن یعنی شالوده دارای معنایی ایهامی است که هم به معنای انداختن، پی افکندن و خراب کردن و هم به معنای گستردن، پهن کردن، ساختن و بنیان گذاردن. حقیقت به نقل از دریدا می‌گوید که عصر حاضر دوران گریز از مرکز است. گریز از آواها، گریز از کلام، قومیت و به خصوص خود یا نفس (همان: ۵۱۱). استدلال دریدا این است که به دلیل ماهیت زبان، این دو تعبیر متعارض (یعنی برافکندن و پی افکندن)، توأم و همراه و ملازم یکدیگر و در عین حال جدایی ناپذیرند، زیرا به محض برافکننده شدن بنیادی، بنیادی دیگر جانشین آن می‌شود. این روند ناگزیر است و تنها درباره مفاهیم صادق نیست، بلکه شامل فلسفه‌ها و نهادهای سیاسی نیز می‌شود. بنابراین امکان تغییرات اساسی وجود دارد، ولی تحولات انجام شده، به تدریج تثبیت می‌شود و در مرحله بعد باید آن را واسازی کرد. سیاست از این طریق تحول پیدا می‌کند (معینی علمداری، ۱۳۸۵:

1- Deconstruction

۱۴۳). بی شک نوشته‌های دریدا دریافت‌های متعارف در مورد متن، معنا، هویت و وحدت را دگرگون ساخت و به طور کلی مبانی بنیادی فلسفه را با ایرادهای خاصی رو به رو ساخته است و آنچه را در حاشیه فلسفه قرار گرفته و همواره مورد غفلت بوده را در کانون بحث‌های خود قرار می‌دهد. به‌طور کلی می‌توان گفت نوشته‌های او نقدی است بر تاریخ فلسفه غرب. دریدا در تقابل با سنت متافیزیک حضور در فلسفه غرب از ترفند دگرسانی یا تفاوت<sup>۱</sup> سود جسته است. او مدعی است که واقعیت را بر حسب تفاوت و دگرسانی به جای وحدت؛ و هویت را بر حسب تعویق و غیاب به جای حضور و فرآپیشی مورد توجه قرار داده است (ضیمران، الف ۱۳۸۶: ۲۵۰).

گرچه دریدا سنت فلسفی را به زیر سوال برده است، لیکن این لزوماً به معنی دشمنی با فلسفه به طور کلی نیست، و فقط به معنی جستجوی راه‌هایی برای نوسازی طرح فلسفی است. به نظر دریدا یکی از نکاتی که فلسفه سنتی را به بی‌راهه کشانده است، منطق محوری بیش از حد آن بوده است. بیش از حد بر منطق این همانی و امتناع تناقض ارسطو تکیه کرده است. در برابر اینها دریدا شالوده شکنی را مطرح می‌سازد و بر محوریت دیگر باشی و تفاوت تاکید می‌کند (ماتیوز، ۱۳۸۷: ۲۴۲). از نظر دریدا واقعیت را باید بر حسب تفاوت و هم بر حسب تعویق همیشگی به جای حضور ابدی فهمید و محوریت فلسفی برای وی به معنای دست شستن کامل از کل متافیزیک است (همان: ۲۴۳). از تفاوت واژه‌هایی همچون نابرابری و تمایز فهمیده می‌شود. برای مثال، هویت در برابر بی‌هویتی درک و معنا می‌گردد. با این وجود، همزمان تفاوت می‌تواند نه این باشد و نه آن. یعنی نه در معنای یک هویت ثابت باشد و نه به معنای سلبی بی‌هویتی. اگر چه یک تصویر نه این و نه آنی به ما می‌دهد، اما این صرفاً و مشخصاً به معنای بی‌تفاوتی نیست (Edwards, 2003: 142). به نظر اسمیت واسازی راهی برای جا باز کردن برای دیگران و اساساً گونه‌ای مهمان نوازی و خوش‌آمد گویی است. اساس واسازی دریدا را «دیگری» و مسائل آن تشکیل می‌دهد. واسازی در تقابل با «سنتی» قرار می‌گیرد که با تکیه بر تفاوت و غیریت، دیگرسان بودن، راه را بر هرگونه خود محوری و قوم محوری که اساس سنت متافیزیک است، می‌بندد (شاقول و مرتضوی، ۱۳۸۹: ۱۱۰).

گفتنی است در فرهنگ متافیزیکی غرب، تفکر فلسفی همواره در چنگال عناصر دوقطبی قرار داشته است یعنی حقیقت در مقابل کذب، راست در برابر چپ، شرق در برابر غرب، حضور در برابر غیاب و گفتار در برابر نوشتار؛ و این تقابل‌های دو قطبی است که نظم عقلی برای پدیده‌ها فراهم می‌سازد. شالوده شکنی با تکیه بر آموزه عدم تعیین و عدم قطعیت<sup>۱</sup> این منطق را متزلزل نمود. از این رو شالوده شکنی در اندیشه دریدا به دنبال کشف غیاب در متن است و بر نوشتار به جای گفتار محوری تاکید می‌کند (ضمیران، ۱۳۸۶ الف: ۲۵۳-۲۵۲). در واقع درک شالوده شکنی دریدا، مستلزم شناخت چگونگی رابطه بین دو سوی تقابل‌های مطرح در اندیشه وی است. منطق تقابلی فلسفه آنالیتیک، که بر اساس ماهیت دوگانه شکل می‌گیرد، از منطق متافیزیک افلاطون (جهان فیزیک در تقابل با متافیزیک)، دوگانگی دکارت، ایده آلیسم دیالکتیک هگل و ماتریالیسم دیالکتیک مارکس سرچشمه می‌گیرد. بر اساس این منطق هر وجودی از تضاد با وجودی مقابل آن تعریف می‌شود و رابطه بین این دو قطب است که عامل حرکت و تکامل محسوب می‌شود. و در این منطق یک سو از سوی دیگر برتر به حساب می‌آید و این سوی برتر محور سوی زیرین می‌شود. بنابراین حضور یک سوی به‌طور خودکار غیاب سوی دیگر را در پی دارد (نجومیان ۱۳۸۲: ۲)؛ در حالی که نتیجه آن وحدت، هماهنگی و حضور (در زمان و مکان) از فاصله، تمایز و غیاب برتر است (احمدی، ۱۳۸۰: ۳۸۴؛ شاقول و مرتضوی، ۱۳۸۹: ۹۹).

فراگرد شالوده شکنی، به هیچ روی خود را گرفتار محدودیت‌های دوگانه نمی‌سازد و در پی پشت پازدن به حدیث دیرپای کلام محوری است. شالوده شکنی پیش پا افتاده‌ترین و حاشیه‌ای‌ترین پدیده‌هایی را که از نظر دور مانده است، مورد توجه قرار می‌دهد (ضمیران، ۱۳۸۶ ب: ۳۷-۳۸). به نظر دریدا، هدف اصلی شالوده شکنی نشان دادن این است که کار قرارداده‌ها و نهادها ثبات بخشی است. ثبات بخشی چیزهایی که ذاتاً بی ثبات و بی شکل اند (دریدا و دیگران، ۱۳۸۵: ۱۷۲). اساس شالوده شکنی دریدا پافشاری بر این نکته است که چیزی بیرون از متن وجود ندارد (استراترن، ۱۳۸۹: ۱۳).

1- Undecidability

## ۲- تکیه بر نوشتار، نفی آوا محوری و بی ثباتی معنای واحد در یک متن

دریدا معتقد است که شرط غلبه بر سنت متافیزیکی غرب، شالوده شکنی زبان است. زیرا این سنت بر نوعی زبان محوری یا تصور ساده دلانه، که زبان رسانه ای شفاف است، استوار می باشد. به نظر وی سلسله مراتبی که به طور ضمنی در زبان جا افتاده است، می بایست از بیخ و بن محدودیت زدایی شود؛ زیرا چنین زبانی ما را تشویق می کند که گفتار شفاهی را بالاتر از نوشتار، خواننده را بالاتر از نویسنده و مدلول را بالاتر از دلالت گر بدانیم (مارک، ۱۳۸۲). اما به عقیده دریدا این نوشتار است که با آمدن خود و کشف معنا به شالوده شکنی رسمیت می بخشد. می توان گفت شالوده شکنی یعنی آنچه که ما می توانیم انجام دهیم به شرط اینکه واقعا خواهان ساختن باشیم نه ویرانی. بنابراین شالوده شکنی فعالیت خوانشی است که همبستگی خود با متون مورد پژوهش خویش را حفظ می کند و متکی بر مقاومت در برابر هرگونه معنای قطعی یا مقرر است (نوریس، ۱۳۸۵: ۶۰). شالوده شکنی از ویرانی دور و به تحلیل متن نزدیک است. او می خواهد متن را بی اثر و خنثی کند و این کار را صرفاً در درون متن و به یاری خود آن انجام می دهد (احمدی، ۱۳۸۰: ۳۸۸). دریدا معتقد است با پایان آمدن عصر متافیزیک حضور، اصالت پیامدها و نشانهها آغاز می گردد (ضمیران، ۱۳۸۶ الف: ۲۵۹). در واقع می توان گفت پیامد و توجه نشان دادن به معنای این است که آوا محوری و کلام محوری دیگر در تقابل بین حضور و غیاب در طرد دیگری ناتوان است و اکنون ما شاهد نفی این گفتار محوری در عصر فرامتافیزیکی حضور هستیم.

از نظر دریدا معنی هر عبارت خاصی را در هرمتنی نباید با مصداق آن یکسان گرفت. بنابراین کوشش برای تعیین معنی هر عبارت خاص، مستلزم بررسی شمار بی نهایی از روابط آن عبارت با عبارت های دیگر است که این خود به این معناست که هرگز نمی توان معنی آن عبارت به طور کامل تعیین گردد (ماتیوز، ۱۳۸۷: ۲۴۸). حال وقتی که ساختار شکنی را بدین سان به عنوان راهی برای خواندن متون فلسفی (و متون دیگر) تفسیر کنیم باید بپذیریم (چنانکه دریدا می پذیرد) که از هر متن معینی بیش از یک خوانش روشنگر می توان وجود داشته باشد. به عبارتی چیزی به عنوان یگانه خوانش صحیح در متن وجود ندارد. و حال اگر ساختار شکنی یک متن را راهی برای خواندن آن به قصد بیرون کشیدن محتوای پنهانی اش بدانیم، این واژه بسیار مثبت به نظر می آید چرا که آن چه شالوده کنی به فلسفه می تواند بیافزاید، نوع جدیدی از پرسش و پاسخ های فلسفی خواهد بود (همان: ۲۵۰-۲۴۹). از واژه

«تفاوت» می‌توان یک نوع بی‌معنی بودن و عدم معنای ثابت را دریافت کرد. عدم معنای ثابت، نبود مرزهای ثابت در یک متن است. یعنی آن چه اتفاق می‌افتد (بازی معنایی) در درون یک مکان بی‌مرز (متون) نامحدود است (Edwards, 2003: 142). شیوه آگاهانه گریز از اقتدار بیان و ضدیت آشکار با نیت مولف کاری دشوار است که تنها شمار اندکی از اندیشگران پس از جنگ جهانی دوم بدان نزدیک می‌شوند: کسانی چون موریس بلانشو، رولان بارت، ژیل دلوز و ژاک دریدا (احمدی، ۱۳۷۹: ۱۲). در واقع دریدا با ساختار شکنی به جنگ لوگوس محوری می‌شتابد و حقیقت ثابتی را که منجر به نفی دیگری (معناهای دیگر در متن) می‌شود، بررسی می‌کند. دریدا نشان می‌دهد که هر متن دوگانه است، همواره دو متن در یک متن وجود دارد. متن نخست با تاویل کلاسیک خواناست: بنا به اقتدار زمان حاضر نوشته شده است؛ معنا دارد؛ منطق و حقیقت آن را می‌توان یافت؛ همه چیز در آن به تقابل دوگانه‌ی درست / نادرست فروکاسته می‌شود. متن دوم که متنی دیگر در عین حال همان متن است؛ خواننده کلاسیک را گیج می‌کند؛ فاقد معناست. دوگانگی که در سخن متافیزیکی وجود دارد امکان گذر را می‌دهد؛ و در متن نیز چنین است: دوگانگی در متن سازنده‌ی گذر است: گونه‌ای شفافیت در هر متن هست که امکان می‌دهد متن اصلی یا خود متن را بشناسیم (احمدی، ۱۳۸۰: ۴۱۲). تولید هر متن در شرایط ویژه و با درجه‌های متفاوتی از انتخاب و در پیوندی خاص با قدرت صورت می‌گیرد و به همین شکل در دسترس خوانندگانی قرار می‌گیرد که شرایط متفاوتی دارند. تحلیلگران گفتمان بر این عقیده‌اند که باتوجه به فقدان واقعیت اجتماعی ناب، گفتمان خنثی و بی‌طرف وجود ندارد، بلکه ما با گفتمان‌ها و متن‌های وابسته به اشخاص، جناح، ایدئولوژی و فرهنگ خاص مواجهیم، و نباید به متن به عنوان کل معنا دار نگریست (خلیلی، ۱۳۸۸: ۷۰-۶۹).

### ۳- شالوده شکنی و چگونگی شکل‌گیری معناهای جدید

در اندیشه دریدا مفهوم شالوده شکنی به معنای فهمیدن حقیقت و واقعیت در متون، تغییر و دگرگون‌سازی آن حقیقت یا معناهایی است که خود محور هستند و خود را به عنوان معنای ثابت در نظر می‌گیرند. این شالوده شکنی به معنای ساختن معناهای جدید توسط دریدا ابداع شده است و وی با شالوده شکنی گفتار و آوا محوری، به نظریه خود جامه عمل می‌پوشاند (TheuasS.Pada, 2007: 32). دریدا در نهایت شالوده شکنی خود را بر پایه دیالکتیک ممکن و



غیر ممکن بنا می‌دهد. این دیالکتیک بی پایان ادامه خواهد داشت. یعنی ممکن امری اثباتی و تحقق پذیر است که باید از آن گذر کرد؛ ناممکن امری است که تحقق نیافته است که می‌توان در مورد تحقق آن در آینده اندیشید. (معینی علمداری، ۱۳۸۵: ۱۴۴). بنابراین می‌توان اظهار داشت که شالوده شکنی دریدا همواره در حال واسازی و به دنبال آن بخش از معناهای جدیدی است که ممکن است در آینده بعد از یک دوره ثبات معنای قبلی ایجاد شوند و یک نظم غیر مفهومی را ایجاد کنند. این دیالکتیک در اندیشه دریدا را می‌توان در تفسیر از خود شالوده شکنی یافت. برای فهم شالوده شکنی در اندیشه دریدا و کمک آن برای واسازی متون، می‌توان به مفهوم ستردن یا زدودن<sup>۱</sup> به عنوان مفهوم کلیدی اشاره کرد. مراد از ستردن یک واژه، نوشتن آن، خط زدن و سپس رها کردن با خطی که بر روی آن کشیده شده است. غرض از به کارگیری این شگرد آن است چون واژه ای برای مطلبی ناقص و نارساست خطی روی آن می‌کشیم؛ اما چون حذف آن بیشتر از آنکه مساله را حل کند مشکل آفرین است، با خط روی آن، آن را رها می‌کنیم (ضیمران، ۱۳۸۶، ب: ۳۹). این مرحله را که ذکر شد می‌توان یک قطب از دیالکتیک ممکن و غیرممکن نام برد چرا که به بررسی معنای ثابت و تحقق یافته می‌پردازد.

دریدا این ترفند را از هایدگر آموخت. هایدگر هم واژه هستی را ضمن کشیده شدن خطی بر روی آن رها می‌کرد و معتقد بود هستی مقدم بر دلالت بوده و نمی‌تواند در تنگنای آن محبوس گردد. هستی مدلول غایی است که همه دال‌ها به آن بر می‌گردد. از نظر دریدا معنا بلاواسطه در نشانه حاضر نیست زیرا معنای یک واژه عبارت است از اینکه آن نشانه چه چیزی نیست، بنابراین معنای اخیر همواره در غیاب از نشانه حضور دارد و معنا در زنجیره ای از دال‌های پراکنده است و نمی‌توان بدون قید و شرط آزاد نمود و قرائت یک متن چیزی است شبیه به پی جویی آنچه در معاق غیاب قرار دارد و این را می‌توان غایت بن فکنی شمرد (ضیمران، ۱۳۸۶، ب: ۴۰). همانطور که گفته شد، اگر قید و شرطی که در آزاد سازی معنا در یک متن وجود دارد پرده برداری از غیاب کند این خود نیازمند شکسه شدن ثبات و به تعویق افتادن معنا در متن است که اگرچه برای یک دوره زمانی ممکن است ثابت بماند اما در آینده امکان تحقق متون مختلف و معناهای دیگر یا جدید در کنار نظم کنونی ایجاد می‌گردد. بنابراین یک متن تنها زمانی به حیات خود ادامه می‌دهد که در آن واحد، ترجمه پذیر و ترجمه ناپذیر باشد

1- Sous rapture

(نجومیان، ۱۳۸۲: ۳). یک متن در برهه‌های زمانی، تحت تاثیر گفتمان‌های استعلایی، می‌تواند به حیات خود ادامه دهد و معنای واحد در آن دارای ثبات باشد. اما از آنجا که این متون و معنای نهفته در آن تحت ضوابط ایدئولوژیک زمانه تدوین شکل گرفته اند، در عین حال احتمال وجود معناهای غیر از آن، (از آنجا که ما با گفتمان‌های مختلفی مواجه می‌شویم) وجود دارد و همواره امکان تقابل حضور و غیاب و خودنمایی دیگری نیز هست.

### گفتار دوم: کاربرد روش شالوده شکنی در تفسیر اصل ۱۱۳ قانون اساسی

#### ۱- ایدئولوژی و انقلاب

ایدئولوژی عبارت است از نظامی از ایده‌ها و قضاوت‌های روشن و صریح و عموماً سازمان یافته‌ای که موقعیت یک گروه یا جامعه را توجیه، تفسیر، تشریح و اثبات می‌نماید. این نظام با الهام و تاثیرپذیری شدید از ارزش‌ها، جهت یابی معین و مشخص را برای کنش اجتماعی آن گروه و یا آن جامعه پیشنهاد می‌دهد (روشه، ۱۳۸۶: ۸۲). بنابراین ایدئولوژی مجموعه‌ی منسجم از ایده‌ها و خط و مشی‌هایی است که ماهیت و نقش حکومت را تعریف کرده و هدف‌های اصلی را که جامعه می‌باید از طریق اقدامات سیاسی تعقیب نماید، تجویز می‌کند. به نظر قوام ایدئولوژی، یک علم جدید ایده‌ها برای توضیحات عام و جهانگستر می‌باشد (قوام، ۱۳۸۹: ۵۰). از سوی دیگر، با در نظر گرفتن طبیعت و جوهر ایدئولوژی، می‌توان آن را ابزار کنش تاریخی محسوب نمود. به عبارتی دیگر ایدئولوژی به وسیله‌ی بازیگران اجتماع و کسانی که کوشش دارند، اثراتی بر جریان تاریخی جامعه خود بگذارند تهیه و اشاعه می‌یابد. بنابراین ایدئولوژی به وجود آورنده پدیده‌ی جمعی به نام «ما» است، بدین ترتیب که ایدئولوژی مردم را به گردهمایی در یک مجمع می‌خواند، یعنی جایی که افراد می‌توانند همدیگر را بشناسند و به آنها روحیه و احساسی قوی و استوار ارائه دهد. در اینجا «ما» می‌تواند یک طبقه‌ی اجتماعی، یک حزب سیاسی، یک ملت، و یا یک نهضت اجتماعی و... باشد (روشه، ۱۳۸۶: ۸۴).

با تعاریف ارائه شده، ایدئولوژی با انتخاب یک خط و مشی کم و بیش مشخص در برخی از مقاطع تاریخی ممکن است ابزاری برای تغییر و دگرگونی در جامعه باشد و اگر این ایدئولوژی در بین مردم جایگاه ویژه‌ای پیدا کند می‌تواند تغییرات عمیق و ریشه‌ای ایجاد کند. بدین ترتیب بین انقلاب و ایدئولوژی رابطه‌ی نزدیکی وجود دارد. علت وقوع انقلابات سیاسی آن است که جناح‌های انقلاب در مورد چارچوب نهادینی که تغییر سیاسی باید در درون آن تحصیل و

ارزیابی شود اختلاف نظر دارند. بدین ترتیب ناتوانی از رفع اختلافات موجود میان شیوه‌های متفاوت نگرش به جهان، نهایتاً به الغای شیوه قبلی ارزیابی اهداف و مسائل اجتماع و جایگزین کردن آن با دیدگاهی جدید از جهان منجر می‌شود (کوهن، ۱۳۸۸: ۳۹). که مهم‌ترین اصل یعنی وجود یک ایدئولوژی جایگزین می‌تواند یک وضعیت را تغییر داده و وضعیت نوینی را پدید آورد. به‌طور کلی می‌توان گفت که همه انقلاب‌ها خصلتی سیاسی دارند. حتی با وجود آنکه ممکن است یک انقلاب، تغییر اجتماعی و فرهنگی ژرفی را به بار آورد، اما همیشه با دگرگونی‌های بنیادی زندگی سیاسی پیوند دارد. تغییر سیاسی که انقلاب به بار می‌آورد، تغییری در ریشه و شاخه، و همه جانبه است (هیوود، ۱۳۸۳: ۵۴۹).

اسکاچپل عقیده دارد که آرمان‌ها، عواملی ثانوی در تحلیل ریشه‌ها و پیامدهای انقلاب هستند. اما انقلاب ایران، او را واداشت تا در تحلیل خود بازنگری کند و بپذیرد که حداقل یک انقلاب بود که آرمان‌های آن باعث تحریک کنشگران انقلابی شد و تحول‌های آرمان‌گرا را از جنبه‌های شاخص یک انقلاب اجتماعی دانست (فورن، ۱۳۸۴: ۲۷۱). به این معنی که آرمان‌ها، نقشی اساسی در پدید آمدن انقلاب اسلامی ایران داشته است. این آرمان‌ها را می‌توان در قالب گفتمانی ایدئولوژیک در نظر گرفت که بعداً در روند کنش‌های افراد انقلابی نقشی منحصر به فرد ایفا کردند.

## ۲- طرد وضعیت ثابت و هژمونیک شدن ایدئولوژی‌های انقلابی

رفتارهای هژمونیک در فرآیندهای سیاسی، رفتارهای محوری محسوب می‌شوند و فرآیندهای سیاسی هم به نوبه‌ی خود برای شکل‌گیری، کارکرد و انحلال گفتمان‌ها اهمیت حیاتی دارد. اگر (وزمانی که) یک پروژه یا نیروی سیاسی نقش تعیین‌کنندگی قواعد و معانی را در یک صورت بندی خاص به دست آورد، هژمونی حاصل می‌شود (حقیقت، ۱۳۸۷: ۵۳۶). ایدئولوژی قابلیت این را دارد تا در قالب یک گفتمان مشخص نقش یک نیروی هژمون برای یک نیروی سیاسی را ایفا کند؛ و این خصوصاً در بین ایدئولوژی‌های انقلابی مشخص‌تر است. ایدئولوژی‌های انقلابی معمولاً دارای دیدگاهی دراماتیک نسبت به واقعیت هستند و نیکی و بدی و حق و ناحق را به آسانی مشخص می‌کنند. در این میان ایدئولوژی بسیج هرچقدر بیشتر بتواند گناه همه ناروایی‌ها را به گردن مقام یا نهاد واحدی بیندازد و همه شکوه‌ها و اعتراضات را بدان سو متوجه سازد، در امر بسیج کارآتر است (بشیریه، ۱۳۸۷: ۸۳-۸۲). به نظر می‌رسد

وجود چنین دیدگاهی است که مردم یک جامعه را متقاعد می‌سازد تا در یک برهه از زمان تاریخ ساز شوند. از سوی دیگر ایدئولوژی ممکن است جزئی باشد و ایده‌ها و برخوردهایی را در بر بگیرد که فقط به جزء یا بخشی از واقعیت و هستی مربوط می‌شوند (پلامناتز، ۱۳۸۱: ۶). اما از طرف دیگر ما با اعم بودن ایدئولوژی نیز روبه رو هستیم. ایدئولوژی به معنای اعم، تمامی ایده‌ها و اعتقادهای مردم را در بر می‌گیرد و بنابراین، از اندیشه‌ای که ایدئولوژیک نباشد تفکیک پذیر نیست (همان: ۱۹). بنا بر این وجود چنین فضایی می‌تواند به تسلط بخشی یک گفتمان و طرد یک گفتمان منجر شود، زیرا ایدئولوژی درصدد فراگیر کردن خود به بخش‌های مختلف جامعه است و با وضعیت انقلابی هم پیوند خورده است.

### ۳- ایدئولوژی اسلامی انقلاب و تسلط گفتمان اسلام فقهاتی

از اوایل دوره قاجار تاکنون، سنت‌گرایی و تجددگرایی در فضای سیاسی-اجتماعی ایران همواره دو نیروی متعارض بنیادین و پیش‌راننده تحولات اجتماعی بوده‌اند. تحولات اجتماعی ایران از سویی ریشه در سنت تاریخی و فرهنگی این مرز و بوم و از سوی دیگر ریشه در تجددطلبی روشنفکران متأثر از غرب داشته است (سلطانی، ۱۳۸۴: ۱۳۵). زمانی که در دهه ۵۰ گفتمان پهلویسم با بحران مشروعیت مواجه شد و در نهایت در سال ۱۳۵۷ سقوط کرد، آرایش خرده گفتمان‌های حاضر در عرصه اجتماعی ایران را می‌توان به دو گروه اصلی تقسیم کرد: خرده گفتمان‌هایی که ریشه در تجددگرایی داشتند و خرده گفتمان‌هایی که متأثر از سنت‌گرایی بودند (همان: ۱۳۶). در این میان نقش رهبر و پیشرو در انقلاب بسیار حائز اهمیت است که بتواند در یک موقعیت مناسب این گروه‌ها را به هم نزدیک کند یا به تعبیری در یک گفتمان واحد شکل بدهد. بنابراین به نظر می‌رسد که بسیج انقلابی نیازمند رهبری است، رهبران، اهداف جنبش‌ها را روشن می‌کنند؛ درباره شیوه برخورد با حکومت تصمیم می‌گیرند؛ وضع موجود را بر اساس ایدئولوژی بسیج تحلیل می‌کنند؛ تصویری از جامعه بهتر ترسیم می‌کنند و هواداران خود را متقاعد می‌سازند که جنبش پیروز خواهد شد. بدون رهبری ممکن است گروه‌های گوناگون به جای آنکه با حکومت درآویزند با یکدیگر بستیزند (بشیریه، ۱۳۸۷: ۸۸). اگر چنین وضعیتی در یک جامعه مذهبی پیدا شود، می‌تواند باعث پیوندهای عمیقی در بین افراد آن جامعه و مخصوصاً اتحاد و همدلی در بین پیروان فرد رهبر بشود. تا جایی که نقش محوری رهبری فره مند یک ویژگی دائمی و بادوام جنبش‌های انقلابی بوده است. ترکیب

و آمیختگی قلمرو دینی و سیاست در اسلام، وجود رهبر فره مند را به عنوان منبع و مبلغ پیام تجدید حیات ضروری می‌سازد (دکمجیان، ۱۳۸۳: ۸۳).

در توضیح پدیده بزرگی همچون انقلاب اسلامی می‌توان گفت امام خمینی در طی سال‌های قبل از انقلاب در سایه تفسیر جدیدی که از اسلام - اسلام سیاسی - ارائه می‌دادند، توانستند چتری را برپا کنند که در زیر آن مجموعه ای از مفاهیم برگرفته از سنت اسلامی و تجدد را، که تا آن زمان شاید نسبتی با هم نداشتند، در سال ۱۳۵۷ در قالب گفتمان انقلاب اسلامی گرد آورد. گفتمان انقلاب اسلامی توانست به اصطلاح لاکلاو، فضای استعاری را ایجاد کند که در سایه آن این مفاهیم آن چنان به هم چفت و بست شوند که بسیاری از گروه‌های سیاسی فعال در صحنه انقلاب همه آمال و آرزوهای خود را در آن فضا جستجو کنند. رأی دادن ۹۸/۲ درصد از مردم ایران به نظام جمهوری اسلامی ایران در ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ خود نشان دهنده ی عمق اتحاد و همدلی حاصل از این فضای استعاری بود (سلطانی، ۱۳۸۴: ۱۳۹). در واقع فرهنگ‌های سیاسی که در پشت انقلاب بودند، بین گفتمان‌های عرفی (سکولار) و اسلام پلی برقرار کردند و به این وسیله، نیروهای مختلف اجتماعی را که سازنده انقلاب بودند، هر کدام به گونه ای متمایز جذب کردند. اسلام مبارزه جویانه امام خمینی(ره)، شاه را سرزنش می‌کرد که کشور را به بیگانگان فروخته و محرومان را فراموش کرده است. شکل دیگر این امر، متأثر از تعالیم تشیع درباره آزادی بود که از سوی علی شریعتی، که فردی غیر روحانی بود، ارائه شد و آن هم آمیزه ای از مایه‌های مارکسیسم و تأکید تشیع بر رنج مردم و مبارزه در برابر بی عدالتی اجتماعی بود. خط سوم آن هم جزئی از گفتمان‌های اسلامی مخالف آمیز، از سوی مهدی بازرگان و نهضت آزادی ارائه شد که از دهه ۱۹۶۰ خواهان یک راه حل آزادی خواهانه ی مردمی(لیبرال - دموکراسی) در چارچوب اسلامی برای حل مسائل کشور شد. همچنین دیدگاه بسیاری از روحانیون غیر سیاسی جامعه و حتی آنان که طرفدار شاه بودند را نباید در هنگامه ی قیام برای تفسیر صفت «اسلامی» در مورد انقلاب از نظر دور داشت (فورن، ۱۳۸۴: ۲۷۶ - ۲۷۵). آنچه در این نوشتار دنبال می‌شود این است که وجود اختلافات و برداشت‌های گوناگون این جریانات از اسلام و انقلاب که در تقابل با یک دشمن مشترک «گفتمان پهلویسم» قرار گرفتند، به عدم وجود برداشتی ثابت و یکپارچه انجامید که بعدها حتی بر چگونگی متن اصل ۱۱۳ تأثیر گذار بوده است. گفتمان انقلاب اسلامی که به شکل نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران تبلور یافت، حاصل مفصل بندی دو نشانه مهم «جمهوریت» و «اسلامیت» بود. اسلام خود دال

مرکزی گروه‌های اسلامی سنت گرا بود که نشانه‌های روحانیت، فقه و ولایت فقیه را با هم در یک گفتمان گرد می‌آورد. از سوی دیگر نشانه‌های مردم، قانون و آزادی در گفتمان تجددگرای سکولار و لیبرال، حول دال مرکزی جمهوریت مفصل‌بندی شده بودند. اسلام، روحانیت، فقه و ولایت فقیه ریشه در سنت گرایی دارند و جمهوری، مردم، قانون و آزادی ریشه در تجددگرایی. اگر چه این دو گروه از نشانه‌ها دارای ناسازگاری و تضاد ذاتی بودند، ولی در سایه فضای استعاری گفتمان انقلاب اسلامی، همه آنها با هم حول شخصیت «امام» مفصل بندی شده‌اند (سلطانی، ۱۳۸۴: ۱۳۹).

انقلاب اسلامی نیز مانند سایر انقلاب‌ها ترکیب ناهمگونی از گروه‌ها و طبقات مختلف بود که باعث شد گروه روحانیت به قدرت برسند. به این ترتیب که با وقوع انقلاب سال ۱۳۵۷ و استقرار جمهوری اسلامی، دیوانیان عالی رتبه همراه با بورژوازی وابسته از عرصه قدرت سیاسی بیرون رانده شدند و طبقه متوسط سنتی با مدیریت و هدایت هژمونیک روحانیون در اتحاد با طبقه متوسط جدید جایگزین آنان گردیدند، ولی این اتحاد دوامی نیاورد. با در اختیار گرفتن قدرت در عرصه مقننه، مجریه و قضاییه توسط روحانیون و برخورداری از حمایت همه جانبه بورژوازی تجاری-دلال و بهره مندی انحصاری از درآمدهای نفتی، طبقه متوسط جدید، به ویژه تحصیل کردگان و روشنفکران به کنترل دستگاه حکومتی درآمدند (ازغندی، ۱۳۸۹: ۱۰۷). اما چگونه ممکن است این همه نیروهای سیاسی که دارای اهداف و علائق بسیار متنوع و گاه متضادند ناگهان همدل و همصدا شوند و در زیر یک چتر گرد آیند؟ شاید این همدلی ناشی از دو علت عمده باشد: اولین دلیل این امر ناشی از آرمانی بودن فضای استعاری است. ولی اصلی ترین علت آن حضور شخصیت کاریزمایی امام خمینی (ره) در عرصه ی انقلاب اسلامی است. امام همچون دال مرکزی ای بود که کل دال‌های انقلاب اسلامی، حول شخصیت کاریزمایی او با هم مفصل بندی شده‌اند (سلطانی، ۱۳۸۴: ۱۴۱).

آنچه مشخص است این است که گروه‌ها و جریان‌های بسیاری در درون گفتمان انقلاب شکل گرفته و به دلیل طرح تقاضاها و دیدگاه‌های خود با هم درگیر بودند و در طی زمان گروه‌های ضعیف‌تر به حاشیه رفتند و تحت تأثیر دو عامل یعنی غیریت سازی برای هویت یابی و شرایط عمل، فضای استعاری گفتمان انقلاب اسلامی به تدریج محدود شد و از میان گروه‌های سیاسی مختلف فقط گفتمان سنت گرای روحانیت (گفتمان اسلام فقهاتی) هژمونیک شد (همان: ۱۴۴-۱۴۵). البته در این نوشتار چنین به نظر می‌رسد که وجود چنین عواملی می‌تواند

تأثیرگذار بر متن اصل ۱۱۳ قانون اساسی باشد، زیرا که این اصل یکی از مهم ترین اصولی بود که در قانون اساسی جدید تصویب شد و نمی‌تواند بی‌تأثیر از چنین رخدادها و اختلاف نظرهای گوناگون باشد.

#### ۴- عوامل تأثیرگذار بر شکل‌گیری متن اصل ۱۱۳ قانون اساسی

##### ۴-۱- فضا و زمانه تدوین متن

بی‌شک وقتی مردم حکومت اسلامی را به عنوان نظام مکتبی پذیرفتند معنایی جزء این نخواهد داشت که نظارت و ولایت فقها و اسلام شناسان واجد شرایط را نیز قبول کرده‌اند. اگر عده‌ای در این مورد تردید کنند یا راه انکار را پیش بگیرند در نهایت این واقعیت را نمی‌توانند انکار کنند که اکثریت مردم بر قول و رأی خویش همچنان استوار ایستاده‌اند و دموکراسی جز این نمی‌تواند باشد (عمید زنجانی، ۱۳۸۷: ۷۳). در انقلاب اسلامی ایران، بر خلاف بسیاری از روشنفکران و گروه‌های سیاسی که خواهان اصلاحات اجتماعی و تامین آزادی و دموکراسی یا تضعیف تدریجی نظام سلطنتی بودند، جناح اسلامی انقلاب به‌طور قاطع سرنگونی رژیم و استقرار جمهوری اسلامی را شعار خود ساخته بود و سرانجام نیز همین خواسته‌ها و شعارها آرمان غالب شد و توده مردم را با خود همداستان کرد (کاتوزیان، ۱۳۷۸: ۵۳۰). البته فضای انقلابی در اوایل آن دوره بر سر طرح مسائلی چون قانون اساسی و اداره کشور سراسر اختلاف و درگیری بود. صف آرای مزبور بر زمینه یک فضای انقلابی توده‌ای و طرح تقاضاهای گوناگون اقتصادی و سیاسی و فرهنگی از سوی گروه‌های مختلف اجتماعی شکل گرفته بود و همه این گروه‌ها نیز خواهان تحقق سریع خواسته‌های خود و تحقق وعده‌هایی بوده‌اند که در جریان جنبش انقلابی به آنها داده شده بود. دولت موقت به دلیل بینش میانه روانه و روش محافظه کارانه خود قادر به پاسخگویی به تقاضاهای بی‌شمار و گوناگون اقتصادی، سیاسی و فرهنگی این توده‌ها نبود (دولت‌آبادی، ۱۳۸۷: ۱۶۴). در آذر ماه ۱۳۵۸ به‌طور رسمی ساختار سیاسی و حقوقی جمهوری اسلامی ایران به جای قانون مشروطیت به عنوان نظم سیاسی پیشین، استقرار یافت. مدعای اصلی این اصل است که بدون شناخت ظرف زمانی و مکانی پیدایش متن قانون اساسی نمی‌توان ماهیت و محتوای اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و اصل ۱۱۳ را درک کرد و به همین دلیل است که ما باید به سال‌های تدوین این قانون بازگردیم و نقطه آغاز کار ما باشد که با بررسی این اصل، ضرورت‌های جدید زمانه‌ی حاضر که ممکن است از متن

حذف شده باشد یا به حاشیه رفته باشد را بشناسیم. کاتوزیان معتقد است که انقلابیان ایران در آغاز هدف‌های مشخص و سازمان یافته‌ای نداشتند که برای رسیدن به آن مبارزه کنند؛ نقشه‌ای پیش رو نبود که بر مبنای آن گام‌های انقلابی برداشته شود. برنامه‌ها را انقلاب می‌آفرید و هدف‌ها را تلقین می‌کرد، تا جایی که در پایان کار نیز، جز هدفی مبهم از برپاداشتن «جمهوری اسلامی» برنامه دیگری در وجدان انقلابی مردم نبود و آن هم ثمره ی انقلاب بود و نه علت آن. آنچه همه جا وجود داشت و توده مردم در اعماق وجدان خویش احساس می‌کردند «نفرت» بود. همین اندازه می‌دانستند که نظام موجود را نمی‌توانند تحمل کنند و آینده مبهم و نامعین را هر چه باشد بر آن ترجیح می‌دهند (کاتوزیان، ۱۳۷۸: ۵۲۶-۵۲۵).

#### ۲-۴- تأثیر جریان‌های انقلابی بر متن

بعد از بروز اختلافات بین نخست وزیر لیبرال و روحانیت، یک همه پرسی در ۱۲ فروردین ۵۸ برگزار شد که ۹۸ درصد مردم بر این همه پرسی رأی «آری» به تاسیس جمهوری اسلامی دادند و این همه پرسی زمینه ساز انتخاب ۷۳ عضو «مرد» مجلس خبرگان را فراهم کرد که این انتخابات در مرداد ماه همان سال برگزار شد. محصول نهایی این مجلس ترکیبی بود از نگره ولایت فقیه با جمهوری پنجم فرانسه، حقوق الهی و حقوق بشر، بین تئوکراسی و دموکراسی، بین صدای خداوند و صدای مردم، بین اقتدار روحانی و حاکمیت مردم. قانون اساسی از ۱۷۵ اصل تشکیل شد و در بازنگری سال ۱۳۶۸، ۴۰ مورد اصلاحیه به آن افزوده شد (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۲۹۱-۲۹۰). بعدها و در موارد گوناگون این ناهمخوانی‌ها هر کدام به معناهای جدیدی تبدیل شدند که زمینه ساز معناهای گوناگون از اصل ۱۱۳ قانون اساسی را به وجود آوردند. در این میان مهمترین اختلاف نظر میان تجددگرایان و سنت‌گرایان اسلامی بر سر قانون اساسی پیدا شد. دولت موقت پیش نویس قانون اساسی مورد نظر خود را تهیه کرد و خواستار آن بود که مجلس مؤسسانی برای بررسی و تصویب آن پیش نویس تشکیل شود. این پیش نویس خصلتی سکولار داشت و به قانون اساسی مشروطیت بسیار شبیه بود، ولی گروه‌های اسلامی با این پیش نویس و به‌ویژه با واژه‌های دموکراتیک مخالفت کردند و پیش نویس جداگانه‌ای مبتنی بر ولایت فقیه تدوین کردند که در مجلس خبرگانی که اکثریت آن را روحانیون تشکیل می‌دادند به تصویب رسید. در نهایت بعد از اشغال سفارت آمریکا در ۱۳ آبان ۱۳۵۸، به علت اختلاف نظر بر سر شکل حکومت، و سیاست خارجی و داخلی، با استعفای



بازرگان و کابینه اش، لیبرال‌ها کلاً از صحنه رقابت سیاسی حذف شدند (سلطانی، ۱۳۸۴: ۱۴۶). بعدها معلوم شد که نفوذ لیبرال‌ها در تدوین متن اصل ۱۱۳ باعث شد تا آنها از اصل ۵ قانون اساسی فرانسه که به اختیارات رئیس جمهور مربوط می‌شد در تدوین اصل ۱۱۳ بهره‌گیرند و به نوعی از قانون اساسی فرانسه الگوبرداری کردند. می‌توان گفت که نوعی مبارزه میان روحانیون و نخست وزیر رسمی و لیبرال کشور و پشتیبانان مسلمان لیبرال و غیر روحانی که خواهان تدوین یک قانون اساسی بر اساس الگوی جمهوری پنجم دوگل در فرانسه بودند شروع شد. جمهوری مورد نظر آنان از لحاظ اسمی اسلامی و از لحاظ محتوایی دموکراتیک بود (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۲۸۹).

## ۵- شکل‌گیری معنای متن اصل ۱۱۳ قانون اساسی

### ۵-۱- سیر شکل‌گیری اصل ۱۱۳

تهیه قانون اساسی جدید قبل از پیروزی انقلاب اسلامی و به خصوص بعد از اینکه امام خمینی (ره) به پاریس هجرت کردند مطرح شده بود. امام در پاریس به حسن حبیبی که بعداً عضو شورای انقلاب شد، گفته بود پیش نویس قانون اساسی را تهیه کند این پیش نویس توسط هیأتی مرکب از حسن حبیبی، ناصر کاتوزیان، عبدالکریم لاهیجی، فتح‌اله بنی صدر و... تدوین یافت. این پیش نویس بر اساس قانون اساسی جمهوری پنجم فرانسه که ژنرال دوگل آن را در سال ۱۹۵۸ به تصویب رساند منطبق بود. به این ترتیب که اختیارات تام به رئیس جمهور به عنوان رئیس قوه مجریه اعطا شد و اختیارات نخست وزیر کم و بیش جنبه تشریفاتی داشت (کاتوزیان، ۱۳۷۸: ۱۴۶). بر این اساس پیش نویس قانون اساسی که از سوی دولت موقت جهت بررسی به مجلس خبرگان قانون اساسی یا مجلس بررسی نهایی قانون اساسی تقدیم شده بود، اصل ۱۱۳ (به شماره ۷۵) بدین شرح بود: «رئیس جمهور بالاترین مقام رسمی کشور در امور داخلی و روابط بین‌المللی و اجرای قانون اساسی است و تنظیم روابط قوای سه‌گانه و ریاست قوه مجریه را بر عهده دارد». چنانکه ملاحظه می‌شود در این پیش نویس، رئیس جمهور به طور مطلق بالاترین مقام رسمی کشور بوده و تنظیم قوای سه‌گانه نیز بر عهده او گذاشته شده است و طبق این پیش نویس فرماندهی کل نیروهای نظامی با رئیس جمهور بود «اصل ۹۴». و رئیس دیوان عالی کشور و دادستان کل کشور با حکم او منصوب می‌شوند «اصل ۱۴۰» و حتی او ضامن استقلال قوه قضاییه محسوب می‌شده و شورای عالی قضایی می‌بایست در

حفظ این استقلال با رئیس جمهور همکاری کند «اصل ۱۲۷». طبعاً با داشتن چنین اختیاراتی رئیس جمهور توان و بسط ید بیشتری در ایفای مسؤولیت اجرای قانون اساسی داشته است. ولی این اصل با این ترتیب در مجلس خبرگان قانون اساسی تصویب نشد. نهاد رهبری و ولایت فقیه در قانون اساسی ایجاد شد و تقریباً تمام اختیارات کلیدی در مسایل اجرایی مملکتی به او واگذار شد. در واقع اصل ۱۱۳ در مجلس خبرگان قانون اساسی بدین شرح تصویب شد: «پس از مقام رهبری، رئیس جمهور عالی ترین مقام رسمی کشور است و مسؤولیت اجرای قانون اساسی و تنظیم روابط قوای سه گانه و ریاست قوه مجریه را جز در اموری که مستقیماً به رهبری مربوط می شود، بر عهده دارد». در اصل تصویبی سال ۱۳۵۸، علاوه بر مسؤولیت اجرای قانون اساسی و ریاست قوه مجریه، تنظیم روابط قوای سه گانه نیز با او بود. ذیل اصل ۵۷ نیز که از قوای حاکم و استقلال قوا صحبت می کرد مقرر می داشت که ارتباط میان آنها به وسیله رئیس جمهور برقرار می شود. وجود این وظیفه نیز چون متضمن نوعی شیخوخت برای رئیس جمهور بود، طبعاً در ایفای مسؤولیت اجرای قانون اساسی به رئیس جمهور کمک می کرد (مهرپور، ۱۳۸۰: ۵۳-۵۲). به این معنا که در زمان تصویب متن اصل ۱۱۳ قانون اساسی در سال ۵۸ اختیارات رئیس جمهوری بیشتر بوده است، یعنی اگر چه مسؤولیت روابط قوای سه گانه با وی بود، اما طبعاً اختیارات بیشتری داشت و می توانست در برابر اختیارات خود مسؤول باشد، اما با بازنگری در سال ۶۸ اختیار تنظیم روابط قوای سه گانه از رئیس جمهور سلب و به مقام رهبری واگذار شد، اما وی همچنان به عنوان مسؤول قانون اساسی باقی مانده است. حال سخن این است که رئیس جمهور مسؤول اجرای قانون اساسی است و هر گونه مشکل در زمینه اجرای قانون اساسی به وی مربوط می شود، اما اختیارات قبلی وی (قبل از سال ۶۸) از وی سلب شده، اما همچنان مسؤول اجرای قانون اساسی است. در این نوشتار سعی بر آن است تا معناها و دیدگاه های گوناگون در این زمینه شناسایی شوند و به تعبیر دریدا نادیده انگاشته ها و تفسیرهای متفاوت و گوناگون از این متن بر ملا شوند و ظهور معناهای جدید و متفاوت را در کنار معنای اصلی متن مشاهده کنیم.

در رابطه با این اصل و تمامی اصول تصویبی، صیانت از قانون اساسی از جهت جلوگیری از تصویب قوانین مغایر با آن بر عهده ی شورای نگهبان است که طبق اصل ۹۱ تشکیل و مطابق اصل ۹۴، این وظیفه را اعمال می نماید. ولی از جهت اجرای اصول و جلوگیری از نقض عملی آن طبق اصل ۱۱۳ به عهده رئیس جمهور است. بنابراین رئیس جمهور باید اقدامات لازم

ومقتضی را در جهت اجرای اصول قانون اساسی طبعاً در حدود اختیاراتی که دارد انجام دهد. قرار دادن این مسؤولیت بر عهده رئیس جمهور با توجه به موقعیت بالایی که در پیش نویس قانون اساسی برای وی پیش بینی شده بود و اشرافی که برای این مقام بر همه قوا مقرر گردیده بود قابل فهم بود (مهرپور، ۱۳۸۷: ۳۰۵). اما اینکه چه برداشت‌ها و معناهای جدیدی شکل گرفته‌اند، خود درخور تأمل و بررسی است.

## ۲-۵- سابقه و اقدامات رؤسای جمهوری برای اجرای اصل ۱۱۳ قانون اساسی

در نخستین دوره ریاست جمهوری، در سال ۱۳۵۹، رئیس جمهور وقت نسبت به نقض اصولی از قانون اساسی به شورای عالی قضایی تذکر و اخطار داد و شورای نگهبان هم بر این عمل صحنه گذاشت. در سومین دوره ریاست جمهوری در سال ۱۳۶۰ نیز رئیس جمهور وقت در صدد اجرای این وظیفه خطیر خود برآمد و برای حسن اجرای این مسؤولیت در نظر داشت تشکیلات رسمی به نام واحد بازرسی ویژه در دفتر خود ایجاد نماید. ولی با توجه به اینکه طبق قانون اساسی قبل از اصلاحیه سال ۱۳۶۸ اختیارات اجرایی رئیس جمهور بسیار محدود بود، رئیس جمهور در این زمینه از شورای نگهبان استسفار کرد. شورای نگهبان ضمن تأکید بر وظیفه رئیس جمهور در اجرای قانون اساسی و لزوم انجام اقدامات لازم از سوی وی، تشکیل واحد بازرسی ویژه را با قانون اساسی مغایر دانست (مهرپور، ۱۳۸۰: ۶۲-۶۳). حتی در این زمینه نامه نگاری‌های بسیاری میان ریاست جمهوری و نهاد شورای نگهبان انجام شد. اما در هر صورت تحول سیاسی و تغییر شرایط و مقتضیات جامعه نیز غیر قابل اجتناب و واقعیتی انکار ناپذیر است. برای در نظر گرفتن این تغییر و تحولات در قانون اساسی «مکانیسم تجدید نظر قانون اساسی» وجود دارد (زرنگ، ۱۳۸۴: ۸۸). با توجه به اینکه قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۳۶۸ مورد بازنگری قرار گرفت و در این بازنگری در متن اصل ۱۱۳ نیز تغییراتی حاصل شد که شاید به نوعی این مساله را حل نماید، اما بعد از بازنگری در سال ۱۳۶۸ و در دوره ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی، واحد بازرسی ویژه در دفتر ریاست جمهوری تشکیل شد، البته اطلاعی از فعالیت واحد مزبور در زمینه پیگیری و نظارت بر قانون اساسی در دست نیست، آنچه از نظر ما قابل بررسی است تداوم این موضوع در ادوار مختلف رؤسای جمهوری است، سرانجام پس از اینکه سید محمد خاتمی به عنوان رئیس جمهور انتخاب شد یکی از اولین مسائل مهم مورد نظر خود را ایفای مسؤولیت اجرای قانون اساسی و اصل ۱۱۳ قرار

داد و تصمیم گرفت در حد مقذور این وظیفه را به نحو مطلوبی عملی سازد و بدین ترتیب طی حکمی در تاریخ ۱۳۷۶/۹/۸ تشکیل هیأت پیگیری و نظارت بر اجرای قانون اساسی را اعلام کرد (همان: ۶۶-۶۷). با تشکیل این شورا، گاهی بر سر تفسیر اختیارات رئیس جمهوری از سوی این نهاد با نهاد شورای نگهبان اختلافاتی بوجود آمد که باعث نامه نگاری‌های متعددی میان آنان شده بود، از سوی دیگر از آنجایی که طرح این مسأله و به وجود آمدن چنین شورایی باعث تفسیری دیگر از سوی قوه قضاییه شد مبنی بر این که کارکردهای این نهاد باعث عدم توازن اصل تفکیک قواست و بعضی از وظایف تعریف شده برای این شورا دخالت در امور قوه قضاییه محسوب می‌شود، بنابراین زمینه ساز اختلافاتی میان این دو قوه نیز شد، به طوری که در پاره‌ای از مواقع لحن این نامه نگاری‌ها بسیار تند و انتقادی بود. با اتمام دوره اصلاحات و هژمونی گفتمان اصولگرایی و ریاست جمهوری محمود احمدی نژاد، این شورا منحل اعلام شد و در چهارسال اول ریاست جمهوری وی این شورا دیگر عملاً وجود نداشت، اما در آذر ماه سال ۱۳۹۰ بود که رئیس دولت دهم از احیای این شورا سخن گفت. حال با توجه به سابقه چنین اقداماتی در دوره‌های مختلف گذشته، به نظر می‌رسد عمر این مسأله به اندازه عمر سپری شده نظام می‌باشد، که ضرورت نگاه جامع و دقیق برای حل این مسأله از سوی نهادهای مختلف نظام را می‌طلبد.

#### ۶- معنای طرد شده در متن اصل ۱۱۳ قانون اساسی ( با رهیافت معنا یابی)

##### ۶-۱- تأثیر فضای انقلابی بر روند تدوین اصل

نگاهی به فضا و زمانه تدوین متن و حضور و ظهور شخصیت‌های انقلابی در امر تدوین متن و تعجیل و تغلب فضای احساسی که در اوایل هر انقلابی مشاهده می‌شود، سبب شد که تدوین این متن باعث عدم صراحت در قانون شود و تفسیرهای متعدد و گوناگونی را به وجود آورد. شاید بیان این فضا از زبان یک شخصیتی که خود در امر تدوین قانون اساسی دخالت داشته است، گویای وضعیت آن زمان باشد. به گفته کاتوزیان:

«در روزهای تدوین پیش نویس متن قانون اساسی، حرارت انقلابی و کارهای پیشین کمیسیون و توصیه‌های مکرر امام (ره) موجب می‌شد که طرح مورد نظر ظرف یک ماه تهیه شود. روزی که رفتیم تا آن را به رهبر انقلاب تقدیم کنیم من سراپا غرور و افتخار بودم، غرور از اینکه انقلابمان به نتیجه رسید و بنیادهای اصلی آن معلوم شد و مفتخر از اینکه من هم سهمی در

این راه داشته ام. با خود فکر می‌کردم شاید به پاس عمری قلم زدن، خداوند چنین مقدر فرموده است که پیش نویس قانون اساسی آینده ایران به قلم من ناچیز باشد. ولی حوادث بعدی نشان داد که چه خام طمع بودم... به هر حال پیش نویس برای اظهار نظر به قم فرستاده شد و آقایان مراجع و پاره‌ای از فقها که بعدها به نمایندگی مجلس خبرگان رسیدند، درباره طرح پیشنهادهایی را ارائه دادند که دوباره در همان گروه چهار نفری به احتمال زیاد (جعفری لنگرودی، لاهیجی، حسن حبیبی و کاتوزیان) مطرح و بسیاری از نظرات آن‌ها رعایت شد ولی خواست‌ها و پیشنهادها هیچ شباهتی با آنچه در مجلس خبرگان به تصویب رسید نداشت» (کاتوزیان، ۱۳۷۸: ۵۳۶). تدوین پیش نویس‌های قانون اساسی جمهوری اسلامی از سوی دیگر نیز قابل توجه است و همچنین منعکس کننده ی انگاره‌های هریک از گروه‌های سیاسی در انقلاب ۱۳۵۷ است. قانون اساسی تدوین شده طیفی از قوانین اساسی الگو برداری شده از غرب (همانطور که شباهت اصل ۱۱۳ با اصل ۵ قانون اساسی فرانسه نشان خواهد داد) تا تدوین قانون اساسی بر اساس نظام خلافت اسلامی است. در نهایت پیش نویس‌های تدوین نشده‌ای که در ذهن اسلامگرایان از حکومت حقه شیعی بر بنیاد اندیشه شیعی شکل گرفته بود (قلفی، ۱۳۸۴: ۳۶۸). که باعث معناسازی متعدد و ظهور معناهای جدید در این متن شده است.

## ۲-۶- اصل ۵ قانون اساسی فرانسه، الهام بخش اصل ۱۱۳

هر نظامی که به تدوین یک قانون اساسی می‌پردازد با رجوع به قانون اساسی دیگر کشورها سعی می‌کند مواد یا اصولی از قانون اساسی را از جوامع دیگر یا قانون اساسی آن کشورها به کار گیرد، به طور مثال در زمان مشروطیت تلاش روشنفکران بر این بود تا در زمینه قانون اساسی از قانون اساسی بلژیک الگو برداری کنند. چنانکه می‌دانیم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مخصوصاً پیش نویس اولیه آن، تا حد زیادی ملهم و مقتبس از قانون اساسی فرانسه مصوب سال ۱۹۵۸ است. به گونه‌ای که هم اکنون نیز برخی از اصول قانون اساسی عیناً با تغییر جزئی، ترجمه بعضی از اصول قانون اساسی فرانسه است. مثلاً اصل ۷۵ قانون اساسی ایران «طرح‌های قانونی و پیشنهادها و اصلاحاتی که نمایندگان در خصوص لوایح قانونی عنوان می‌کنند و به تقلیل درآمد عمومی یا افزایش هزینه عمومی می‌انجامد، در صورتی قابل طرح در مجلس است که در آن طریق جبران کاهش درآمد یا تأمین هزینه جدید نیز معلوم شده باشد» (کمالان، ۱۳۸۸: ۵۰). با اندک تغییر و اصلاح به عبارتی همان اصل ۴۰ قانون اساسی فرانسه

است، که به موجب این اصل «پیشنهادها و اصلاحیه‌هایی که از طرف اعضای پارلمان ارائه می‌شود، چنانچه تصویب آنها، سبب کاهش درآمد عمومی و یا افزایش هزینه‌های عمومی گردد، قابل پذیرش نمی‌باشد» (اکبری، ۱۳۹۰: ۲۸۳). به هر حال اصل ۱۱۳ قانون اساسی نیز، بخصوص طرح اولیه آن، برگرفته از اصل ۵ قانون اساسی فرانسه است که مقرر می‌دارد «رئیس جمهور بر رعایت قانون اساسی نظارت دارد، وی با نظارت خویش عملکرد منظم قوای عمومی و همچنین استمرار حکومت را تضمین می‌نماید، رئیس جمهور ضامن استقلال ملی، تمامیت ارضی و رعایت معاهدات بین‌المللی را بر عهده دارد» قانون اساسی فرانسه که این وظیفه و مسؤولیت مهم را بر عهده رئیس جمهور گذاشته است، اختیارات وسیع و مهمی را نیز به رئیس جمهور داده است. چنانکه گفته شد پیش نویس اصل ۱۱۳ قانون اساسی نیز از یک چنین فضا و حال و هوایی تهیه شد و آنچه از مجلس خبرگان قانون اساسی بیرون آمد حذف بسیاری از اختیارات رئیس جمهور بود (که در پیش نویس قید شده بود) و بقای مسؤولیت او در اجرای قانون اساسی بود (کاتوزیان، ۱۳۷۸: ۵۴-۵۳). الگوی مدیریت قوه مجریه به شکلی که در قانون اساسی ج.ا.ا. آمده بود، تقریباً با هیچکدام از الگوهای ریاستی و پارلمانی رایج در نظام‌های سیاسی منطبق نبود و در عمل منجر به اختلافات و ناهماهنگی در عالی‌ترین سطوح مدیریت دستگاه اجرایی منتهی گردید. نظام مدیریت اجرایی در قانون اساسی در حقیقت سه رده ای بود. به این ترتیب که مقام رهبری، رئیس جمهور و نخست وزیر، هر یک بخشی از صلاحیت‌های قوه مجریه را ایفا می‌کردند. مؤلفه‌های مزبور که در عمل نیز نمود فراوانی به صورت اختلاف بین نخست وزیر و رئیس جمهور داشت، سبب شد که تمرکز در مدیریت قوه مجریه، یکی از محدوده‌های بازنگری در قانون اساسی قرار بگیرد (زرنگ، ۱۳۸۴: ۱۸۱). اما تمرکز قدرت رئیس جمهور و همچنین واگذاری بخشی از اختیارات رئیس جمهوری به مقام رهبری هم نتوانست چنین مسأله‌ای را در قانون اساسی حل کند و این مشکل حتی بعد از بازنگری در قانون اساسی نمود بیشتری یافت و زمینه ساز معناها و برداشت‌های گوناگون از آن شد، آنچه در اینجا مطرح نظر است این است که حتی بعد از بازنگری در قانون اساسی در سال ۶۸ این مسأله نمایان تر و عریان تر شد. و در نهایت دو دیدگاه مختلف در زمینه برداشت معنا از این متن و نظارت یا عدم نظارت رئیس جمهور بر قانون اساسی پیدا شد، که به این دو دیدگاه می‌پردازیم.

## ۷- ادله طرفداران نظارت رئیس جمهور بر قانون اساسی

### ۷-۱- مسؤلیت رئیس جمهور

تمرکز مدیریت در قوه مجریه که به معنی افزایش اقتدار و اختیارات رئیس جمهور بود سبب شد که موضوع مسؤلیت رئیس جمهور نیز در پاره‌ای موارد دچار تغییراتی شود. اصل ۱۲۲ قانون اساسی قبل از تجدید نظر مقرر می‌داشت: «رئیس جمهور در حدود اختیارات و وظایف خویش در برابر ملت مسؤول است، نحوه رسیدگی به تخلف از این مسؤولیت را قانون معین می‌کند». این اصل بعد از تجدید نظر این‌گونه تغییر یافت «رئیس جمهور در حدود اختیارات و وظایفی که به موجب قانون اساسی ویا قوانین عادی ر عهده دارد در برابر ملت، رهبر و مجلس شورای اسلامی مسؤول است» (زرنگ، ۱۳۸۴: ۱۸۶). مسؤولیت اجرای قانون اساسی طبق اصل ۱۱۳ به عهده رئیس جمهور است. علاوه بر آن، مطلبی که در اصل ۱۲۱ هنگام رایحه سوگند در مجلس، رئیس جمهور ایراد می‌کند و آنجا هم متعهد می‌شود از حقوق شناخته شده ملت در قانون اساسی حمایت بکند. در قانون عادی ما داریم که در سال ۶۵ قانونی به نام تعیین حدود اختیارات و وظایف و مسؤولیت‌های رئیس جمهوری از تصویب مجلس شورای اسلامی و تأیید شورای نگهبان گذشت که چند ماده در آن تحت عنوان فصل مسؤولیت‌های رئیس جمهوری در اجرای قانون اساسی می‌باشد (مهرپور، ۱۳۸۰: ۱۰۳-۱۰۲). همانطور که گفته شد، آنچه که طرفداران تأسیس این نهاد به آن استناد می‌کنند قانون تعیین حدود اختیارات، وظایف و مسؤولیت‌های رئیس جمهور است که مجلس شورای اسلامی در ۱۳۶۵/۹/۴ به تصویب رسانید که به زعم طرفداران نظارت رییس جمهور به اصل نظارت نزدیک می‌شود که موارد این قانون در (ماده ۱۳، ۱۴، ۱۵) در سال ۱۳۶۵ در مجلس شورای اسلامی به تصویب رسیده بود. بی شک نهاد ریاست جمهوری برای اجرای این بند از اصل یکصد و سیزده قانون اساسی، احتیاج به یک بازوی اجرایی نیرومند دارد تا از یک سو، از تمرکز قدرت در ریاست جمهوری که لازمه این مسؤولیت است جلوگیری کند و از سوی دیگر توان نفوذ قانونی بر سه قوه را داشته باشد (عمید زنجانی، ۱۳۸۷: ۱۲۶).

### ۷-۲- دفاع از حقوق مردم در برابر مجلس

نظارت بر قانون اساسی در مورد حقوق مردم در مقابل قوه مقننه است. به عبارت دیگر طرفداران وجود نظارت می‌گویند اگر چه ممکن است این تصور ایجاد شود که نظارت قانون

اساسی می‌تواند مغایر با دموکراسی و مانع تحقق اراده مردم باشد؛ اما نباید فراموش کرد که همیشه همه ی مجالس منتخب مردم نبوده اند یا اگر هم بوده اند، همیشه مطابق با آن مأموریت‌هایی که مردم به آنها داده اند رفتار نکرده اند. خیلی از وقت‌ها ممکن است که نمایندگان مجلس دچار هوی و هوس شوند یا تحت تأثیر جریان‌های سیاسی و تمایلات شخصی قرار گیرند و از حدود منافع مردم خارج شوند و چیزی را به تصویب برسانند که ناقض حقوق بنیادین شهروندان باشد. در این حالت نظارت قانون اساسی مغایر با حاکمیت مردمی نیست، بلکه حمایت از حاکمیت مردم در مقابل حاکمیت نمایندگان مردم و نهادی دموکراتیک است (مهرپور، ۱۳۸۴: ۱۹۰). به طور کلی آنچه از دلایل طرفداران نظارت رئیس جمهور بر قانون اساسی برداشت می‌شود این است که چون رئیس جمهور مسؤول اجرای قانون اساسی است و مطابق قانون اساسی در این باره در برابر مردم، رهبری و مجلس شورای اسلامی مسؤول است، بنابراین رئیس جمهور برای عمل در راستای وظایف خود به چنین نهادی نیاز دارد. البته انتظار آن نیست که رئیس جمهور شخصاً این نظارت را در سراسر کشور اعمال کند تا تخلفی از اجرای قانون اساسی صورت نگیرد، بلکه تکلیفی که قانون اساسی به عهده رئیس جمهور گذاشته ایجاب می‌کند که نهاد ریاست جمهوری سازمانی مجهز در این خصوص داشته باشد و تصمیماتی که از ناحیه مقامات عالی‌کلاس کشور مثل نهاد رهبری، مجلس خبرگان، مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان، مراجع عالی قضایی مثل دیوان عالی کشور، خلاف قانون اساسی اتخاذ می‌شود فوراً رئیس جمهور را در جریان گذارند. مسئولیت اجرای قانون اساسی برای رئیس جمهور مسؤولیتی عام است و این مسؤولیت، حیثیت و اعتبار مقام ریاست جمهوری، ایجاب می‌کند تا در استحکام قانون اساسی همانطور که سوگند یاد نموده بکوشد (مدنی، ۱۳۸۰: ۳۰۸). بر طبق این نوشتار، ظهور این معناهای جدید در این متن از قانون اساسی، نتیجه برداشت‌های متفاوت از این متن و نادیده انگاشته‌هایی است که در زمانه کنونی نمایان شده‌اند. همچنین نتیجه وجود سلائق گوناگون در هنگام تدوین این متن بوده است که بعدها تبدیل به معنایی جدید در زمانه حاضر شده‌اند و اکنون از این متن معنایی متفاوت از هنگام تدوین آن در ذهن دارند، زیرا هر متن با انتشار آن ممکن است معنایی متفاوت از آنچه در ذهن مؤلف متن است، پیدا کند.



## ۸- ادله مخالفان نظارت رئیس جمهور بر قانون اساسی

### ۸-۱- شورای نگهبان و قوانین نظارتی

در مقابل ادله طرفداران و مدافعان نظارت رئیس جمهوری بر قانون اساسی، افرادی وجود دارند که مخالف این نهاد و اختیارات برای رئیس جمهور هستند. با توجه به اینکه در قانون اساسی ما بر طبق ماده ۱۳ آیین نامه داخلی شورای نگهبان، سؤالاتی که در مورد تفسیر اصول قانون اساسی می شود چنانچه سؤال کننده رئیس مجلس یا رئیس قوه قضاییه یا رئیس جمهور باشد، شورای نگهبان نیز ملزم به پاسخگویی است و بدیهی است آنچه را که شورای نگهبان در مقام اصول تفسیر می کند در حکم قانون اساسی است و پس از انتشار لازم الاجرا می گردد؛ چون در غیر این صورت ثمره ای بر این تفسیر مترتب نخواهد بود (جعفری ندوشن، ۱۳۸۳: ۱۱۰). روشن است که عدم تصویب قانونی از جانب شورای نگهبان مبنای قانونی نخواهد داشت. اما مخالفان به دلایل دیگری هم رجوع می کنند، آن ها دلایل طرفداران نظارت رئیس جمهور بر طبق قوانین مصوب سال ۶۵ را نمی پذیرند و معتقدند که این قوانین جنبه حقوقی و قانونی آن چنانی ندارد و فقط جنبه تبلیغاتی و اخطاری دارد و زمانی معنا دار بود که نخست وزیری وجود داشت و امروز مطابق اصل ۱۱۳، رئیس جمهور پس از مقام رهبری قرار دارد.

### ۸-۲- تقلید از قانون اساسی فرانسه

از منظری دیگر مدافعان نظارت رئیس جمهور، با توجه به قرابت هایی که بین اصل ۱۱۳ و اصل ۵ قانون اساسی فرانسه وجود دارد، معتقدند که اختیارات رئیس جمهوری در ایران باید مانند رئیس جمهور در فرانسه باشد؛ بنابراین وی حق دارد که بر قانون اساسی نظارت کند. اما مخالفان چنین عقیده ای ندارند و بر این باورند از آنجایی که رئیس جمهور در فرانسه از اقتدار و اختیارات فراوانی برخوردار است، می تواند به سهولت از توقف یا تفسیر نامناسب اصول قانون اساسی در قوه مجریه، با استفاده از قدرت فائقه خود در این قوه، ممانعت کند (جعفری ندوشن، ۱۳۸۳: ۱۷۵). اما رئیس جمهوری در ایران از چنین اختیاری برخوردار نیست و مانند رئیس جمهور فرانسه شخص اول کشور نیست و بر طبق قانون پس از مقام رهبری قرار می گیرد، و اینگونه قیاس را ناشی از برداشت نادرست در تفسیر قانون اساسی و برابر دانستن مقام رئیس جمهور در ایران و فرانسه می دانند. در جمع بندی ادله های موافقان و مخالفان و همه این

تفسیرها در رابطه با متن اصل ۱۱۳ می‌توان گفت اینها همان معناهای به ظاهر ثابتی است که ممکن است معنایی جدید و متفاوت پیدا کنند و در حال واسازی باشند.

### ۹- زمانه ی حاضر متن و راهکارهای پیشنهادی

۹-۱- **نظارت:** به نظر می‌رسد با توجه به اینکه همیشه دو مقوله اختیارات و وظایف، ارتباطی جدانشدنی با هم دارند و هر مقام و مسؤولی در اجرای وظایف خود نیاز به ابزارهای لازم را دارد، نظارت بر قانون اساسی می‌تواند در این راستا قابل بررسی باشد. هیأت پیگیری و نظارت بر قانون اساسی برای این منظور تأسیس شده و مبنای ریشه اش هم در آنجا می‌باشد (مهرپور، ۱۳۸۰: ۱۰۲)

۹-۲- **تفکیک قوا:** مقوله تفکیک قوا در زمینه تأسیس نظام‌های مدرن نقشی اساسی ایفا کرده به طوری که غالب نظام‌های دموکراتیک آن را پذیرفته اند. قوه مجریه در کنار دو قوه ی مقننه و قضاییه در ایران را نیز می‌توان بازوی تعادل بخش به این اصل به حساب آورد. که به نظر می‌رسد حفظ شاکله قانون اساسی و به تبع آن اصل ۱۱۳ نیازمند تعریف دقیق اختیارات قوا می‌باشد.

۹-۳- **نظام ریاستی و مدیریت رئیس جمهور:** با توجه به اینکه در تدوین اصل ۱۱۳ از قانون اساسی فرانسه اقتباس به عمل آمد، بنابراین به نظر می‌رسد نباید این اصل از قانون اساسی را در راستای قانون اساسی فرانسه تبیین کرد، به این دلیل که شکل و ساختار دو نظام تفاوت‌های بسیاری با هم دارند.

### نتیجه‌گیری

در بررسی و تفسیر اصل ۱۱۳ قانون اساسی از روش شالوده شکنی استفاده شد و نشان داده شد که چگونه یک ایدئولوژی در قالب دین می‌تواند یک گفتمان مسلطی به نام اسلام فقاهتی را در عرصه ی سیاسی جمهوری اسلامی ایران هژمون کند. ایدئولوژی اسلام فقاهتی برآمده از انقلاب اسلامی، با طرد معنای قبلی که می‌توان از سنت لیبرال- مذهبی، چپ‌های انقلابی و...از آن یاد کرد، در کنار معناهای موجود، خود را به عنوان یک دال مرکزی معرفی کرده و این خود

در تفسیر متن قانون اساسی و اصل ۱۱۳ آن مؤثر می‌افتد. اساساً نقش فقه و روحانیون، از جمله شخصیت برجسته امام خمینی (ره)، در این راه بسیار واضح است. حال از آنجا که هرمتنی نمی‌تواند بی‌تأثیر از شرایط زمانی تدوین آن باشد به خوبی این متن از این شرایط و ایدئولوژی تأثیر پذیرفته و به عنوان معنایی واحد، خود را با گذشت سه دهه از انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی ایران، همچنان به رغم وجود تعارضات گفتمانی و معنایی مختلف بر سر اصل ۱۱۳، حفظ کرده است. حال به نظر می‌رسد که این فضا وجود دارد تا معناهای به وجود آمده در زمان حاضر منجر به استحکام معنای قبلی گردند یا با گذشت زمان توانایی بی‌ثبات کردن معنای کنونی و واسازی و در انداختن معنی جدید برآیند و به نظر می‌رسد که امکان دوام بعید باشد و واسازی نهایتاً منجر به تثبیت معنای قبلی و ادامه ی آن برای مدت مشخصی باشد.

در بررسی این اصل با استفاده از روش شالوده شکنی ملاحظه شد که به دلیل زمانه خاص تدوین متن، نادیده انگاشته شدن برخی مؤلفه‌ها که در عصر حاضر نمایان شدند، حذف برخی عناصر صراحت بخش به متن، الگو برداری ناآگاهانه از قوانین اساسی دیگر کشورها و روی کار آمدن جریان‌ها و شخصیت‌های گوناگون در نهادهای تأسیس شده بعد از انقلاب اسلامی، زمینه ساز تفسیرهای متعدد از طرف قوا و نهادهای درگیر این متن شده است که با گذشت زمان در هر دوره ای این مسأله کم و بیش مطرح شده و مسائل خاص خود را بوجود آورده است. به نظر می‌رسد قبل از اینکه اختلافات بر سر برداشت از این اصل به مسؤولین قوای کشور و نهادهای درگیر این متن مربوط باشد، به عدم شفافیت و نارسایی و تعارضات بین دو مقوله اجرا و نظارت در خود متن و خارج از آن است، زیرا با نگاهی کوتاه به سه دهه گذشته انقلاب مشاهده می‌شود که بحث عدم رعایت توازن قوا در تمامی این دوره‌ها دیده می‌شد و هرکدام از قوا با توجه به ادله‌های خود از این اصل برداشت‌های گوناگون و متعددی ابراز می‌کردند و به قوانین و برداشت‌های خاصی به نفع خود تمسک می‌جستند. به نظر می‌رسد با توجه به اینکه قانون اساسی هر کشوری حجت بر همگان، اعم از مردم و مسؤولین آن کشور می‌باشد و امکان سلیقه گرایی از قانون وجود ندارد، بنابراین ضروری است که اجماع بین نهادهای مهم کشور، مخصوصاً رهبری، قوای سه گانه و نهاد شورای نگهبان قانون اساسی که وظیفه تفسیر قانون اساسی را بر عهده دارد صورت گیرد تا تفسیری صریح و شفاف از این اصل ارائه شود و زمینه طرح تفسیرهای سلیقه ای از این اصل مهم از بین برود.

## فهرست منابع

### الف) منابع فارسی

- آبراهامیان، پرواند (۱۳۸۹). *تاریخ ایران مدرن*، ترجمه محمد ابراهیم فتاحی. تهران: نشر نی.
- احمدی، بابک (۱۳۷۹). *خاطرات ظلمت*، چ دوم. تهران: نشر مرکز.
- احمدی، بابک (۱۳۸۰). *ساختار و تاویل متن*. تهران: نشر مرکز.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۸۹). *درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران*، چاپ دوم. تهران: نشر قومس.
- استراترن، پل (۱۳۸۹). *آشنایی با دریدا*، ترجمه پویا امینی. تهران: نشر مرکز.
- اکبری، حامد (۱۳۹۰). *متن قوانین اساسی کشورهای جهان به همراه اسناد مهم بین‌المللی*، چاپ اول، نشر شیراز.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۷). *انقلاب و بسیج سیاسی*، چ ۷. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- پلامناتز، جان، (۱۳۸۱). *ایدئولوژی*، ترجمه عزت‌الله فولادوند، چ ۱. تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- پین، مایکل (۱۳۸۰). *لکان. دریدا. کریستوا*، ترجمه پیام یزدانجو. تهران: نشر مرکز.
- جعفری ندوشن، علی اکبر (۱۳۸۳). *تفکیک قوا در ایران، آمریکا و فرانسه*. تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- حقیقت، صادق (۱۳۸۷). *روش‌شناسی علوم سیاسی*. قم: انتشارات دانشگاه مفید.
- دریدا، ژاک و دیگران (۱۳۸۵). *دیکانستراکشن و پراگماتیسم*، ویراسته شانتال موفه، ترجمه شیوا رویگران. تهران: گام نو.
- دکمجیان، هرایی (۱۳۸۳). *اسلام در انقلاب*، جنبش‌های اسلامی معاصر در جهان عرب (بررسی پدیده بنیادگرایی اسلامی)، ترجمه دکتر حمید احمدی. تهران: نشر کیهان.
- روشه، گی (۱۳۸۶). *تغییرات اجتماعی*، ترجمه منصور وثوقی، چ ۱۹. تهران: نشر نی.
- زرنگ، محمد (۱۳۸۴). *سرگذشت قانون اساسی در سه کشور ایران، فرانسه و آمریکا*، چ ۱. تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- سلطانی، علی اصغر (۱۳۸۴). *قدرت، گفتمان و زبان (سازوکارهای جریان قدرت در جمهوری اسلامی ایران)*، چ ۱. تهران: نشر نی.
- شاقول، مرتضوی؛ یوسف، رحمان (۱۳۸۹). «دریدا و اساسی، از نقد مابعد الطبیعه غربی تا سیاست»، *غرب‌شناسی بنیادی پژوهشگاه علوم انسانی مطالعات فرهنگی*، سال اول، شماره ۲.

صفار، محمد جواد (۱۳۷۰). آشنایی با قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، چ ۲. تهران: انتشارات مرکز آموزش مدیریت دولتی.

ضیمران، محمد (۱۳۸۶ الف). نیچه پس از هایدگر، دریدا و دولوز، چ ۲. تهران: انتشارات هرمس.

ضیمران، محمد (۱۳۸۶ ب). ژاک دریدا و متافیزیک حضور، چ ۱. تهران: نشر هرمس.

عظیمی دولت آبادی، امیر (۱۳۸۷). منازعات نخبگان سیاسی و ثبات سیاسی در جمهوری اسلامی ایران. تهران: مرکز انتشارات انقلاب اسلامی.

عمید زنجانی، عباسعلی (۱۳۸۷). کلیات حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران. تهران: انتشارات مجد.

فورن، جان (۱۳۸۴). نظریه پردازی انقلاب‌ها، ترجمه فرهنگ ارشاد، چ ۲. تهران: نشر نی.

قلفی، وحید (۱۳۸۴). مجلس خبرگان و حکومت دینی در ایران، چ ۱. تهران: نشر عروج.

قوام، عبدالعلی (۱۳۸۹). سیاست شناسی؛ مبانی علم سیاست، چ ۱. تهران: انتشارات سمت.

کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۷). گامی به سوی عدالت (مجموعه مقالات)، جلد اول، چ ۱. تهران: انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.

کمالان، سید مهدی (۱۳۸۸). قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران؛ مصوب همه پرسی ۱۳۵۸ و بازنگری ۱۳۶۸، چ ۴. تهران: انتشارات کمالان.

کنگره بین‌المللی تبیین انقلاب اسلامی (۱۳۸۵). «ایدئولوژی رهبری و فرآیند انقلاب اسلامی»، مجموعه مقالات کنگره بین‌المللی تبیین انقلاب اسلامی، تهران: نشر عروج.

کوهن، الوین استانفورد (۱۳۸۸). تئوری‌های انقلاب، ترجمه علیرضا طیب، چ ۱۸. تهران: نشر قومس.

ماتیوز، اریک (۱۳۸۷). فلسفه ی فرانسه در قرن بیستم، ترجمه محسن حکیمی، چ ۱. تهران: انتشارات ققنوس.

مارک، لیلا (۱۳۸۲). ژاک دریدا در وادی سیاست، ترجمه عزت الله فولادوند، روزنامه شرق، تاریخ انتشار ۱۳۸۲/۷/۱۴، نقل شده در: [www.bashgah.net](http://www.bashgah.net) تاریخ دسترسی ۱۳۹۱/۹/۲۰.

مدنی، جلال الدین (۱۳۸۰). حقوق اساسی و نهادهای سیاسی جمهوری اسلامی ایران، چ ۶. تهران: نشر پایدار.

مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی (۱۳۸۶). مجموعه مقالات همایش یکصدمین سال قانونگذاری، چ ۱. تهران: مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی.

معینی علمداری، جهانگیر (۱۳۸۵). روش شناسی نظریه‌های جدید در علم سیاست (اثبات گرایی و فرائبات گرایی). تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

مهرپور، حسین (۱۳۸۰). رئیس جمهور و مسؤولیت اجرای قانون اساسی (مجموعه مباحث همایش‌های هیأت پیگیری و نظارت بر قانون اساسی)، چ ۱. تهران: انتشارات اطلاعات.

مهرپور، حسین (۱۳۸۴). رئیس جمهور و مسؤولیت اجرای قانون اساسی، (مجموعه مباحث چهارمین و پنجمین همایش هیأت پیگیری و نظارت بر قانون اساسی)، جلد ۲. تهران: انتشارات اطلاعات.

مهرپور، حسین (۱۳۸۷). مختصر حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، چ ۱. تهران: نشر دادگستر.

نجومیان، امیر (۱۳۸۲). «منطق پارادوکسی اندیشه ژاک دریدا»، پژوهشنامه علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی، ویژه‌نامه فلسفه، دانشگاه شهید بهشتی، شماره ۴۰-۳۹، پاییز و زمستان.

نوریس، کریستوفر (۱۳۸۵). شالوده شکنی، ترجمه پیام یزدانجو، چ ۱. تهران: نشر مرکز.

هیوود، آندره (۱۳۸۳). مقدمه نظریه سیاسی، ترجمه عبدالرحمن عالم، چ ۱. تهران: نشر قومس.

(ب) منابع انگلیسی

Edwards, Ian (2003). **Derrida s (Ir) Religion: A Theology (of Difference)**, Duquesne University.

Theuas S. Pada, Roland (2007). "The paradox of Ipseity and Difference: Derrida s Deconstruction and logocenterism", College of Accountancy, University of Santo Tomas, Philippines, **Kriri**, Volume One.